

توحید و نفی طبقات اجتماعی



برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید

توصیه آکید می شود که حتما همراه با خواندن

متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با

صدای رهبری) را هم گوش کنید!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا

كَانَ مَعَهُ مِنْ آلٍ إِذْ ذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ

عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٠١﴾

سوره مبارکه مؤمنون



اگر نظر برادران عزیز باشد، عرض کردیم که توحید را در صورتی که ما به عنوان یک عقیده عمل خیز و تعهدانگیز بدانیم، ناگزیر یک سلسله الزامها و تعهدها را این عقیده بر دوش ما می نهد، و گفتیم که باید این الزامها و تعهدها را بفهمیم، و البته این تعهدها مخصوص زندگی فردی انسانها هم نیست، بلکه تکیه بیشتر این تعهدات روی زندگی اجتماعی است، روی نظام اجتماعی و شکل جامعه است؛ یعنی توحید وقتی در جامعه ای وارد شد، اول کاری که می کند، بنای آن جامعه را با شکلی که متناسب با این عقیده است، انجام می دهد. بعد از اینکه این کار انجام گرفت، آن وقت نوبت می رسد به اینکه یک انسان موحد چه تکالیفی دارد به عنوان یک فرد.

به هر صورت، این تعهدات را باید شناخت و دانست. ما تعبیر کردیم از مجموعه این تعهدات به قطعنامه توحید. گفتیم توحید یک قطعنامه ای به ما می دهد، یک مجموعه قرارداد و الزام را روی دست ما می گذارد. ما برای اینکه بتوانیم ان شاء الله موحد زندگی کنیم، لازم است که این تعهدات را فعلاً بدانیم. اولی از این تعهدات، عبارت بود از اینکه عبودیت و اطاعت، منحصرأز آن خداست؛ این اول تعهد توحید است. و ضمن یکی دو تلاوت یا دو، سه تلاوت این مطلب را بیان کردیم. امروز دومین تعهدی که توحید بر دوش موحد می گذارد، جامعه موحد، فرد موحد، دنیای موحد، با این عنوان می توان مشخص کرد، که

اینجا نوشتیم: توحید و نفی طبقات اجتماعی. (البته در این نوشته‌هایی که در دست شماست، خوب است که اول صفحه، یک عدد دو بگذارید. چون در آن نوشته مربوط به عبودیت و اطاعت انحصاری، یک عدد یک نوشته شده بود، اینجا هم لازم است یک دو بگذارید که معلوم باشد تسلسل مطالب. سه‌اش را هم بعداً ان شاء الله عرض خواهیم کرد و چهار و اگر بیشتر داشت، بیشتر).

نفی طبقات اجتماعی؛ و با یک عبارت کوتاه که تفصیلاتش را بعداً عرض می‌کنیم، جامعه توحیدی طبق این اصطلاحی که به گوش شما آشناست، یک جامعه بی طبقه است، یک جامعه‌ای است که گروه‌های انسان‌ها در آن جامعه از یکدیگر برحسب حقوق و مزایا جدا نشدند. همه انسان‌ها زیر یک سقف حقوقی زندگی می‌کنند. همه در یک مسیر و با یک نوع امکانات و با یک نوع حقوق زندگی می‌کنند و حرکت می‌کنند. این جامعه‌ای است که توحید از لحاظ طبقه‌بندی اجتماعی، در مقابل دید ذهن ما و تصور ما می‌گذارد.

به تاریخ که برمی‌گردیم، می‌بینیم اختلاف طبقاتی از جمله دردهای مزمن تاریخ است در همه اجتماعات. نه فقط اجتماعات عقب‌مانده قبایلی، نه فقط اجتماعات سرزمین‌های دور از تمدن، بلکه در آن کشورها و سرزمین‌هایی که مادر تمدن بشری و گهواره تمدن بشری هستند، در همان جاها اتفاقاً اختلاف طبقاتی با زشت‌ترین چهره‌ای و کریه‌ترین صورتی خودش را به ما از لابه‌لای اوراق تاریخ نشان می‌دهد. واقعاً ستم بزرگ تاریخ و لکه ننگ بزرگ تاریخ بشر از جمله همین است: اختلاف طبقاتی. یعنی چه اختلاف طبقاتی؟ یعنی اینکه انسان‌هایی که در این جامعه زندگی می‌کنند، اینها همه مثل هم نیستند. یک عده محکومند به اینکه محرومیت بکشند، رنج ببرند، خدمت گروه‌های دیگر را بکنند و باید از این محرومیت و رنج، گله‌ای هم نداشته باشند. یک عده هم بایستی برخوردار باشند، بهره‌مند باشند، لذت و عیش زندگی برای آنها باشد، از همه مزایا آنها بتوانند استفاده بکنند و اشکالی هم نداشته باشد. مثلاً در هندوستان، که برای یک مثال، بهترین جایی که می‌شود مثال زد هندوستان است. و می‌دانید که هندوستان مهد تمدن آریایی‌ست و نژاد آریایی از آغاز شهرنشینی، از آغازی که یک ملتی و جمعیت متشکلی را تشکیل داد، در همین هندوستان بود. که می‌گویند نژاد آریایی از سرزمین‌های شمالی و سیبری آمد، وقتی که وارد شدند، دو شقه شدند، یک عده رفتند طرف هندوستان، یک عده طرف ایران، و مردمی که در هندوستان بودند، زودتر به تمدن رسیدند تا آنهایی که در ایران آمدند مشغول زندگی شدند.

مهد تمدن بشری یا یکی از مهدهای تمدن بشری هندوستان است و اختلاف طبقاتی غوغاست.

چهار طبقه اصلی اینها قائل بودند. یک طبقه زیر طبقات دیگر و صدها طبقه در لابه لای این چهار طبقه اصلی؛ که البته تفصیلاتش را بگردید در کتاب‌های مربوط به تاریخ ادیان، آنهایی که ذوقش را دارند، علاقه‌مندند، بگردند و یک قدری با تدبّر و تفکر بیندیشند در توحید و قرآن و مقایسه کنند. چهار طبقه مردم را تقسیم می‌کردند، طبقه اول بَرَهْمَنان، رجال دینی و روحانی، که اینها بالاترین طبقات اجتماعی بودند. طبقه دوم سپاهیان و شاهزادگان، اینها در طبقه دوم قرار داشتند. البته بین این دو طبقه اختلافات و تعارض‌ها فراوان بوده، قبلاً شاهزادگان طبقه بالا بودند و روحانیون طبقه دوم، بعد در اثر عواملی که پیشامد کرد و کشمکش‌هایی که شد، توانستند روحانیون و برهمنان طبقه علمی و بالایی را به خودشان اختصاص بدهند و سلحشوران و سپاهیان و شاهزادگان و خوانین را در طبقه دوم قرار دهند.

از طبقه دوم که می‌گذشتیم، طبقه زارعان و کارگران بود، صنعتگران. این دو طبقه بالا که برای اجتماع کاری نمی‌کردند، برهمن چه کار می‌کرد؟ جز اینکه چندتا ورد و ذکر بخواند و دست‌هایش را تکان بدهد. آن خان و شاهزاده چه کار می‌کرد؟ جز اینکه یک قدری بیشتر املاک و یک قدری بیشتر ثروت و یک قدری بیشتر و وسیع‌تر قلمرو آقایی برای خودش درست بکند. اما صنعتگران و کشاورزان همه کار این سرزمین عظیم را انجام می‌دادند، طبقه سوم بودند اینها. طبقه چهارم مردم عامی بودند. عامه مردم، یعنی مردم معمولی. لابد کاسب، کسانی که در جامعه به کارهای دستی و کوچک مشغول هستند. زیر این چهار طبقه، یک طبقه دیگر وجود داشت که آنها می‌گفتند از نژاد آریایی اصلاً نیستند، این چهار طبقه، هر چهار طبقه از نژاد آریایی بودند، آنها را می‌گفتند خارج از نژاد آریین هستند، پس نجسند؛ طبقه نجس‌ها. البته اینهایی که دارم عرض می‌کنم، مربوط به تاریخ است، اما تاریخی که امتداد پیدا کرده، کرده، تا قرن بیستم. در هندوستان آنچه که من الآن برایتان عرض کردم، تا چند سال پیش، با کمال اعتبار به قوت خودش باقی بود. شاید آقایانی که مطالعه کردند در مسائل هندوستان، بدانند که طبقه نجس‌ها و پلیدها را گاندی، رهبر فقید هندوستان، نسخ کرد و از بین برد، گفت نجس چیست؟! خود این نخست‌وزیر قبلی هندوستان که نهرو^۱ باشد و الآن هم صبیئ^۲ ایشان رئیس دولتند، اینها خودشان جزء برهمن‌ها هستند. خود نهرو جزو برهمن‌ها بود، در طبقه بالا. پدرش پاندیت نهرو جزو برهمن‌ها بود.

۱. جواهر لعل نهرو (۱۸۸۹ - ۱۹۶۴م) از رهبران مبارز نهضت استقلال هندوستان بود. او که دانش‌آموخته رشته حقوق دانشگاه کمبریج بود، با دیدن رنج مردم هندوستان و ظلم انگلیسی‌ها در جریان جنگ جهانی اول، به نهضت استقلال هند و حزب کنگره پیوست. وی پس از استقلال هند به نخست‌وزیری انتخاب شد. دخترش ایندیرا گاندی، با فاصله‌ای پس از پدر به نخست‌وزیری هند انتخاب شد.

البته این چون ضد مذهبی و غیر مذهبی بود، بدش می‌آمد به او بگویند برهنه و پاندیت، لقب مخصوص برهنه‌ها را، به او بگویند. به هر صورت، می‌خواهم بگویم اینها یک چیزهای مربوط به تاریخ باستان هم نیست خیلی. بعد از آنی که چهارده قرن یا سیزده قرن و اندی از ظهور خورشید توحید قرآنی می‌گذشت، باز در هندوستان، در آنجایی که زایشگاه تمدن بشری است، این اختلاف طبقاتی وجود داشته.

خب، حالا منظوم تشریح اختلاف طبقاتی است. اینها چهار طبقه بودند و همان طور که عرض کردیم در لابه‌لای طبقات به گفته جان ناس^۱ که تاریخ ادیان را نوشته، ده‌ها بلکه صدها طبقه فرعی. آن وقت، دو نفر آدم از دو طبقه حق ندارند باهم ازدواج کنند، باهم حرف بزنند، باهم دست بدهند، پهلوی هم بنشینند، باهم راه بروند، باهم رفاقت کنند و قَسْ عَلَیْهِ فَعَلَّ وَ تَفَعَّلَ^۲. اصلاً اینها از همدیگر با یک دیوار پولادین جدا می‌شدند. چرا جدا بشوند؟ برهنه مگر چه دارد که من کشاورز ندارم؟ یا من کاسب معمولی ندارم؟ یا فلان سپاهی بزرگ مگر از چه مزیت طبیعی برخوردار است که من عامی معمولی برخوردار نیستم؟ اگر این سؤال می‌شد، می‌دانید در جواب چه می‌گفتند؟ می‌گفتند فضولی موقوف! برای خاطر اینکه در اصل خلقت، در اصل تکوین، شما دو گروه، دو جور آفریده شدید. ارتباط به قانون و قرارداد و جعل زید و عمرو ندارد، شما دو جور آفریده شدید. برای خاطر اینکه برهنه، خدای بزرگ، وقتی که می‌خواست موجودات را پدید بیاورد، وقتی می‌خواست انسان بسازد، برهنه‌ها را از سر خود آفرید، خان‌ها و سپاهیان و شاهزادگان را از دست‌های خود، کشاورزان را از بازوهای خود و مردم طبقه‌عامله را از پاهای خود، و طبقات نجس اصلاً از برهنه‌ها نیستند، از آن ریشه پاک نیستند، از این نژاد نیستند. وقتی که طبقه چهارم از پای برهنه آفریده شده، چه حقی دارد خودش را هم‌پا و هم‌سر بداند با برهنه که از سر برهنه آفریده شده، اصلاً شما همه‌تان در خلقت یکسان نیستید، یک عده‌ای از اصل شریف‌تری آفریده شدند، شایسته احترام بیشتری هستند، موهبت آنها طبیعی است، برخورداری آنها ذاتی است، محرومیت طبقات پایین هم ذاتی است، این منطقی بود.

شما فکر می‌کنید که در یک چنین اجتماعی، آیا امکان دارد که اختلاف طبقاتی روزی برافتد؟! چنین چیزی ممکن است؟ چرا ممکن باشد؟ فکر می‌کنید اختلاف طبقاتی را چه کسی ممکن است بر بیندازد در یک جامعه مختلف الطبقات؟ آیا طبقه بهره‌مند؟ آیا طبقه برخوردار می‌آید می‌گوید برای خاطر خدا من از حقوقم گذشتم؟ اینکه خیال خامی است. لابد اگر اختلاف طبقاتی بخواهد برافتد در اجتماعی، طبقه محروم

۱. کتاب تاریخ جامع ادیان، نوشته جان ناس، که در آن به بررسی آیین‌ها و ادیان قدیمی جهان تا عصر حاضر در چهار بخش پرداخته است. ادیان ابتدایی و گذشته، ادیان هند، ادیان خاور دور، ادیان خاور نزدیک.

۲. و کارهایی از این قبیل، قس علی هذا

باید حق خودش را بخواهد، برخورداری ای که برای او هست طلب کند و اعتراض کند به برخورداری‌های زیادی طبقات بالا، طبقه پایین باید اعتراض کند. طبقه پایین در یک چنین اجتماعی که من ترسیم کردم، محال است اعتراض کند. چرا؟ برای خاطر اینکه او معتقد است وضع طبیعی این جور است، اصلاً ذاتاً این جور آفریده شده‌اند، قابل تغییر و دگرگونی نیست، نمی‌شود کاری کرد، این جور ساخته شده؛ این جور آفریده شده. وقتی که انسان معتقد بود که طبیعت و فطرت و سرشت و خلقت خدایی در او، او را به یک صورت خاصی آفریده، محال است که انتظار داشته باشد که غیر آن صورت برای او امید برود، و از مزایا و حقوقی که با وضع ساختمان او و طبیعت او متناسب نیست، برخوردار باشد. می‌گوید من حقم است، گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه^۱، کاریش نمی‌شود کرد. ما را از اول سیاه‌جامه بافتند، ما را از اول از نوع بد رشتند، کاری دیگر نمی‌شود کرد. شما یک چیز سیاهی را ببرید لب جوی آبی، لب یک اقیانوسی، بنا کنید هی شستن و شستن، وقتی ذاتاً سیاه است، وقتی که از اول، این رنگ طبیعی‌اش سیاه بوده، ممکن است این رنگش از بین برود؟ بلکه گرد و خاک‌هایش پاک خواهد شد، سیاهی‌اش شفاف‌تر خواهد شد، بیشتر سیاهی می‌زند. بنابراین، در طول تاریخ، همان‌طور که ملاحظه کردید، در این اجتماعات، این ستم بزرگ وجود داشت و وسیله‌ی علاجی هم برای او نبود.

البته مصلحینی پیدا می‌شدند، افکار را عوض می‌کردند، دقت کنید به این نکته‌ای که عرض می‌کنم، تصریح نمی‌کنم این معنا را، اما این نشانه‌ی یک فلسفه‌ی اختصاصی مخصوص ادیان است. مصلحینی می‌آمدند، اول فکر را عوض می‌کردند، اول فرهنگ را دگرگون می‌کردند، اول می‌گفتند که این فلسفه غلط است، بر اساس غلط بودن آن فلسفه، مردم را قانع می‌کردند به اینکه این وضع ظالمانه است. برداشت صحیح از تحولات تاریخی این است. این درست نیست که ما بگوییم اول وضع عوض می‌شد، اول شکل اجتماعی دگرگون می‌شد، بعد فلسفه‌ها و افکار دگرگون می‌گشت، نه؛ مصلحینی می‌آمدند. این تاریخ ماست، تاریخ مشرق زمین است؛ یعنی، آنهایی که آن جور فکر می‌کردند و آن جور فرض کردند، به نظر ما، تاریخ مشرق زمین را نخوانده بودند، تاریخ اروپا را دیده بودند؛ این هندوستان است، این چین است، این ایران است، این مصر است؛ مصلحینی که به وجود آمدند، مصلحین مذهبی، اول افکار را عوض کردند، فلسفه‌ها را دگرگون کردند، بعد که افکار عوض شد، فلسفه‌ها عوض شد، آن وقت زمینه آماده شد برای

۱. به گوش جان رهی منهبی ندا درداد / ز حضرت احدی لا اله الا الله

که ای عزیز کسی را که خواری ست نصیب / حقیقت آنکه نیابد به زور منصب و جاه
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد / گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه (حافظ)

اینکه وضع اجتماعی و نظم غلط اجتماعی هم دگرگون بشود. باری، در طول تاریخ این جور بوده. ملاحظه کردید، اینجا هندوستان بود، ایران هم همین جور بود، مصر هم همین جور بود، چین هم همین جور بود، هر جایی که شما از تمدنی سراغ دارید، وضع بر همین منوال بود. یعنی چه؟ یعنی گفته می‌شد چون انسان‌ها دو گونه آفریده شده‌اند، چون از دو سرشت و دو فطرت و دو طینت یا بیشتر آفریده شده‌اند، پس حقوق اجتماعی آنها هم باید باهم برابر نباشد. لازم است که باهم یکسان نباشد، اگر کسی گفت باید یکسان باشد، غلط گفته است، این را این جور می‌گفتند.

اسلام آمد اعلان کرد که خدایانی نیست، خدایان غلط است؛ خداست. آنهايي که تصور می‌کردند که دو خدا، دو گروه انسان را آفریده‌اند، با دو گونه تمایزات و مشخصات، اشتباه کرده‌اند. یک خداست، همه عالم را هم او آفریده، تدبیر جهان و جهانیان یکسره در قبضه قدرت اوست و او همه را برابر آفریده. او همه را از یک اصل، از یک طینت، از یک فطرت، از یک ریشه و منشأ مادی درست کرده. آیات قرآن در این زمینه فراوان است؛ «يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ». ^۱ حالا آیاتی که اینجا امروز ذکر کردیم در این نوشته و در این تلاوت امروز هست، می‌خوانیم.

گفت همه انسان‌ها از یک اصل و یک منشأ و یک ریشه‌اند. همه انسان‌ها با یک نوع تجهیزات به دنیا آمدند. همه انسان‌ها لایق اوج و پرواز به سوی تکامل بی‌نهایتند. همه انسان‌ها می‌توانند بزرگ و بزرگ‌تر بشوند. این استعداد در همگان هست. البته توجه کنید، موجودات و انسان‌هایی که به صورت محسوسی بالاتر از سطح بشر معمولی هستند، یعنی پیامبران و امامان، آنها در این کلی حرف من داخل نیستند. اینی که گفتیم هر انسانی می‌تواند پرواز کند و به بی‌نهایت برسد، معنایش این نیست که انسان می‌تواند پیغمبر یا امام هم بشود با کوشش و مجاهدت‌ش؛ آن یک بحث دیگری است؛ پیغمبر و امام چگونه می‌شود که پیغمبر می‌شوند یا امام می‌شوند، آن یک مطلب بعدی است. در یک صحبت دیگری، در یک بحث دیگری، اگر بتوانیم، ممکن است که مختصر اشاره‌ای بکنیم. اجمالاً پیغمبران و امامان صلوات‌الله‌علیهم اینها از یک امکانات بیشتری برخوردارند، یک ویژگی‌هایی دارند که اینها در بشر معمولی نیست، البته اینها می‌دانید عده‌شان کم است، استثنایی‌اند و سخن، روی افراد جامعه‌های بشری است به طور عموم. البته همان پیغمبران و امامان هم از ریشه و در منشأ مادی، با انسان‌های معمولی هیچ تفاوتی ندارند، «أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ» ^۲

۱. سوره مبارکه بقره / آیه ۲۱

۲. مصرعی از دیوان اشعار منسوب به امیرالمؤمنین

این یک آموزش اسلامی است؛ در سایه توحید به انسان‌ها تعلیم شد، اثبات شد، مسجل شد که در متن جامعه اختلاف طبقاتی وجود ندارد. آن جامعه‌ای که اسلام به وجود می‌آورد، آن جامعه گروه‌گروه نیست، طبقه طبقه نیست، ممکن نیست مردمی از حقوقی برخوردار باشند که دیگران از آن حقوق برخوردار نباشند. در آن جامعه گفته نمی‌شود که مردم از دو اصل، دو منشأ، دو ریشه یا بیشتر آفریده شده‌اند. در آن جامعه گفته نمی‌شود که یک نفر از خاک آفریده شده، آن دیگری فرض بفرمایید که از نور آفریده شده. از لحاظ مادی، منشأ مادی همه یک چیز است. بنابراین توحید به معنای یک خدا قائل بودن، تدبیر و خلق و آفرینش و اداره جهان را از یک خدا دانستن، ضامن نفی طبقات اجتماعی است.

البته مطلبی در اینجا هست و این است که طبقات اجتماعی، همیشه به صورتی که در هندوستان ذکر کردم، بیان کردم، نبوده. این جور نیست که همه جا یک فلسفه‌ای به آن صورت داشته باشد؛ ای بسا در اجتماعاتی، در میان جمعیت‌ها و ملت‌هایی، از لحاظ فلسفه و ادعا و بینش‌هایی که مطرح می‌کنند میان مردم، همه در سطح واحدی قرار داشته باشند، اما در عمل اختلاف طبقاتی وجود داشته باشد، همچنانی که در دنیای امروز ما هست.

امروز در دنیا شما نگاه کنید، مخصوصاً در دنیای سرمایه‌داری، مخصوصاً در کشورهایی که از لحاظ سرمایه‌داری اوج بیشتری گرفته‌اند، اختلاف طبقاتی به نحو بارزی مشهود است. البته آنجا هرگز نگفته‌اند که کارگراها و کارفرماها از دو منشأ و ریشه خَلقی و آفرینشی آفریده شده‌اند، نه؛ آنها نمی‌گویند که آقای صاحب فلان کمپانی عظیم، مثلاً فلان کارتل، با کارگر فلان معدن، اینها از دو ریشه‌اند، از دو اصلند، نه؛ اما عملی که باهم انجام می‌دهند، مقرراتی که برای این دو گروه آدم می‌گذارند، وضع رفتاری که در جامعه میان این دو نوع انسان برقرار می‌کنند، چندان تفاوتی ندارد با آن مردمی که معتقد بودند اینها از دو اصل و دو منشأ و دو ریشه آفریده شده‌اند. برای عده‌ای امکانات بی‌نهایت، برای گروه زیادی امکانات صفر. عده‌ای ثروت تمام عالم را به نفع خودشان استثمار می‌کنند، عده‌ای دست‌رنج خودشان را هم اجازه ندارند تنها بخورند. اختلاف طبقاتی به این معنا هم صدق می‌کند و این در دنیا، امروز هست. بلکه حتی می‌خواهم بگویم این اختلاف طبقاتی، رذالت‌آمیزتر و مودبانه‌تر است از آن اختلاف طبقاتی آن روز. آنها صاف می‌گفتند که بله، ما با همدیگر تفاوت داریم؛ اینها می‌گویند که ما برادریم باهم، همه در یک ترازیم، ما اصلاً حامی حقوق شما هستیم، اما در عمل می‌بینیم که این جور نیست، در عمل همان تمایزها وجود دارد. گاهی در مقام اجرای مقررات حقوقی هم یک تساوی‌ها و برابری‌هایی به چشم می‌خورد که فلان کس هم فلان گناه

را انجام داده، مبتلا به فلان مجازات شده، ولو از طبقه بالاست، اما باز که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم نه، ریشه مطلب چیز دیگری است. می‌بینیم باز همان اختلاف طبقاتی‌ها، باز همان تمایزات اجتماعی، به قوت خود باقی‌ست. درحقیقت برخورداری‌ها منحصر است به یک عده خاص، و یک اکثریتی محرومند، و اول چیزی که از آن محرومند، یک فهم و درک و رشد کامل و درست است.

اسلام همه اینها را نفی کرده. بنده به طور خلاصه، آنچه را که از آیات قرآن، در مجموعه این کتاب عزیز استفاده می‌شود در زمینه نفی طبقات اجتماعی؛ اینها را وقتی فکر کردم، دیدم خیلی زیاد است، چندتا را اینجا نوشته‌ام. گوشه‌ای از این آموزش‌ها که در آیات زیر، نشان آن نمایان است، بدین قرار است:

خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست. این یک حرف اسلامی‌ست. خالق همه یک نفر است، خداست. می‌گویید چه فرق می‌کند؟ خیلی فرق می‌کند. اگر چنانچه ما قائل شدیم که خالق دو تاست نه اینکه اگر ما قائل شدیم، بحث طلبگی نمی‌خواهم بکنم، فرضی - آن اجتماعی و آن فلسفه دو خدایی، دو خدایی بودنش، اولین تأثیری که می‌بخشد این است که دو گروه در اجتماع به وجود می‌آیند. وقتی ما یک خدایی هستیم، معنایش این است که مردم جامعه همه یک صفند، یک گروهند، یک طبقه‌اند، برادر و در کنار همدند. کار به لازمه این جمله دارم، کار به لوازم آن فلسفه منسوخ باستانی ندارم. می‌خواهم توجه کنید که وقتی ما معتقدیم خدا یک است، یعنی چه. خدا یک است و دو نیست، یعنی بندگان خدا در یک ترازند، در دو تراز نیستند. از جمله معانی خدا یک است و دو نیست، این است؛ نه اینکه همه معنایش این است. یعنی بندگان خدا در دو طبقه نیستند، در یک طبقه‌اند، چرا؟ چون خدایشان یکی است، آفریدگارشان یکی است.

آیا خدا به یک عده از اینها محبت بیشتری داشت هنگامی که اینها را آفرید؟ «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»^۱ یهود گفتند ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم، خدای متعال در جای دیگر، یکی از جنایات‌های اینها را به رخ می‌کشد. هم جواب می‌دهد، هم شماتت می‌کند. «قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ»^۲ اگر شما این قدر با خدا رفیق و نزدیک و قوم و خویشید، چرا پیغمبرهایش را کشتید؟ چرا بندگان برگزیده‌اش را کشتید؟ چرا؟ یهودی‌ها می‌گفتند که ما بچه‌های خدا و نزدیکان خدا هستیم، یک امتیازی داریم. نه خیر؛ اسلام می‌گوید این حرف غلط است. یک جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ

۱. سوره مبارکه مائده / آیه ۱۸

۲. سوره مبارکه بقره / آیه ۹۱

زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱ اگر شماها می‌گویید با خدا خیلی رفیق و نزدیکید، اگر راست می‌گویید، تمّای مرگ کنید. خب، از این زندگی پوشالی برهید، به خدای محبوب عزیز هم جبهه قوم و خویشان نایل بشوید دیگر، شما که از خودتان است آنجا، بعد می‌فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا» محال است که اینها تمّای مرگ کنند. یهودی و تمّای مرگ!؟

پس خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست. این مسئله خیلی مهمی است که اگر چنانچه خالق و معبود یکی شد، ناگزیر انسان‌ها در یک طبقه و یک ترازند. همه از اصل و ریشه مادی واحدی آفریده شدند. روی این کلمه مادی دقت داریم، تکیه مخصوص داریم؛ از جنبه مادی، از جنبه ساختمان بدنی، همه انسان‌ها از یک اصل و یک ریشه آفریده شده‌اند. هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست. این را هم دقت کنید؛ نه اینکه از مزیتی برخوردار نیست؛ چرا، ممکن است انسان‌هایی بر اثر شرایطی، یک استعداد خاصی پیدا کنند؛ خب، یک مزیتی شد. یک نفر ممکن است از لحاظ شرایط خلقتی جوری به وجود آمده باشد که نابغه باشد. ممکن است کسی از پدر و مادری تولید شده که با استعداد است. یکی کم‌استعدادتر است، یکی نیرومندتر است، یکی ضعیف‌تر و لاغرتر است، یکی زیباتر است، یکی زشت‌تر است، پس این اختلافات هست، اما این اختلافات منشأ اختلاف حقوقی نیست. چنین نیست که آن‌کسی که از قوای جسمی بیشتری برخوردار است، از حقوق اجتماعی بیشتری برخوردار باشد، ابداً! چنین نیست آن‌که در یک خانه اشرافی و متنقدی به دنیا آمده، از امکانات بیشتری برخوردار باشد. هرگز! اسلام اگر مدرسه باز می‌کند، برای همه بچه‌ها باز می‌کند؛ اگر تعلیم و تربیت می‌دهد، برای همه بچه‌ها می‌دهد؛ اگر به انسان‌ها امکان کسب و کار و تلاش و سعی در زندگی می‌دهد، به همه می‌دهد؛ کار اگر می‌دهد، به همه می‌دهد.

در جامعه اسلامی با حکومت اسلامی، ذیل ظل^۲ مقررات اسلامی، این جور نیست که کسی برای درس خواندن، برای کار کردن، برای چیز فهمیدن، برای پول در آوردن، برای کار گرفتن، برای شاغل شدن، حتی تا بالاترین مقامات، محتاج پارتی باشد. در جامعه اسلامی این جور است؛ میدانی ست وسیع و دارای میلیون‌ها راه درمقابل میلیون‌ها انسان؛ بروند، همه استفاده کنند، همه در این میدان به سوی هدف‌ها و مقصودهای مادی و معنوی بدونند، هیچ اشکالی ندارد، راه جلوی همه باز است؛ برخلاف نظام‌های

۱. سوره مبارکه جمعه / آیات ۶ و ۷

۲. (ظل ل) سایه

غیرتوحیدی، برخلاف نظام‌های جاهلی که جاده را برای بعضی آسفالت‌ه می‌کنند و برای بعضی، راه‌ها را پر از خار و سنگ و مانع. به قول سعدی سنگ را می‌بندند و سگ را می‌گشایند، در جامعه اسلامی این جور نیست. همه می‌توانند در جامعه اسلامی به عالی‌ترین مقامات برسند. خب، شما ببینید، بلال حبشی رسید به مقام مؤذنی (امروزش را نگاه نکن که مؤذن مسجد امام حسن، مش اسحاق ما احساس حقارت می‌کند، و سر وقت نمی‌آید غالباً، مثل اینکه اینجا نیست بشنود، بعضی روزها می‌آید، بعضی روزها نمی‌آید) مقام مؤذنی خیلی مقام عظیم و باشکوهی ست در اسلام، مقام ارجمندی ست، همه کس مؤذن نمی‌شدند. بلال سیاه حبشی از منشأ پست اجتماعی، از لحاظ معیارهای جاهلی آن زمان، این می‌رسد به مقام مؤذنی، این بالاترین است، یکی از بالاترین مقام‌ها. سلمان فارسی از نظر معیارهای آن روز از یک منشأ پایین‌تر بود، چون عرب‌ها خودشان را بالاتر می‌دانستند و همه انسان‌های دیگر را پایین‌تر از خودشان. خب، سلمان هم که فارسی بود دیگر، اهل اصفهان بود. در عین حالی که فارسی ست، غریب است، از راه دور آمده، زبان عربی را شاید بد یاد گرفته، یعنی مسلم، شاید هم خیلی خوب حرف نمی‌زده، ایشان می‌رسد به ولایت و حکومت یک منطقه عظیم، و از این قبیل و از این قبیل و از این قبیل فراوان.

بنابراین هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست، ولو اینکه از بعضی مزیت‌ها بهره‌مند است. همه مزیت‌ها در اختیار همگان و وابسته به تلاش‌های مداوم و کوشش‌ها و مجاهدت‌های خود آدمی ست؛ همه چیز همه مقام‌ها - عرض کردم جز آن مقام‌های خاصی که برای هدایت و رهبری بشر، به صورت الهی معین شده و مهیا شده، آنها را نمی‌گوییم فعلاً - همه جهان از آن اوست؛ یعنی از آن خدا، و آدمیان همه فقیران درگاه اویند. همه از او باید بخواهند، همه از او باید بگیرند، همه باید دست نیاز به سوی او باز کنند، و همه در اینجا یکسانند.

امام سجاد صلوات‌الله‌علیه هم که فرزند پیغمبر و فرزند امیرالمؤمنین و فرزند فاطمه زهرا و فرزند حسین بن علی، علیهم‌السلام است، او هم باید بنالد، زار بزند، اشک بریزد؛ و می‌کند این کار را. یک آدم غیر وابسته به این خاندان پاک هم در مقابل خدا همین جور باید زار بزند. برای کسب و کار دنیا، امام باقر صلوات‌الله‌علیه و امام صادق هم می‌رود بیل می‌زند. یک آدم معمولی هم بیل می‌زند. امام صادق را مثال زنم، امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه هم کار می‌کند، کار در دوران قدرت، در دوران آقایی. در زمان پیغمبر، یکی از بزرگ‌ترین فرمانده‌های سپاه پیغمبر، در غالب جنگ‌ها و همه جنگ‌ها امیرالمؤمنین است. می‌رود

بیل می‌زند، می‌رود باغداری می‌کند، می‌رود آبیاری می‌کند و از این قبیل. ببینید، پول اگر بخواهید به دست بیاید، باید کار کنید، دانش اگر بخواهی، باید درس بخوانی، مقام سیاسی اگر بخواهی، باید تلاش لازم را بکنی. و راه تلاش در مقابل همگان باز است؛ همه، هرکسی تلاش کرد، می‌رسد.

منطق اسلام این است و البته این منطق را در سراسر قرآن، در آیه‌های گوناگون، فراوان، می‌توان به وضوح پیدا کرد. باز اینجا هم من شما را ارجاع می‌دهم به قرآن و به متن قرآن. بروید قرآن را باز کنید، با تدبر در قرآن نگاه کنید که مشمول این آیه نباشیم، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»، قفل بر دل نباشیم، تدبر کنیم قرآن را. حالا به این آیات قسمت اول، مربوط به سوره مؤمنون آیه ۸۴ تا ۹۱ توجه کنید. «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» ای پیامبر، بگو زمین و هر آنچه در اوست از آن کیست؟ اگر می‌دانید. به مشرکین بگو، به مشرکینی که منطقه‌های نفوذ خدایان خودشان را تقسیم می‌کردند و مشخص می‌کردند، بگو زمین و هر چه در آن است متعلق به کیست؟ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خواهند گفت از آن خداست. خب، مشرکین مکه معتقد به الله بودند و بت‌ها را شفیعیانی که پیش الله آنها را شفاعت خواهند کرد، می‌دانستند. «قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» بگو پس چرا به خود نمی‌آیید؟

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» بگو کیست مدبر هفت آسمان و مدبر عرش بزرگ. معنای عرش چیست؟ هفت آسمان کدام است؟ بعضی‌هایش را مختصر توضیحی در یک بحث‌هایی در گذشته دادیم، بعضی‌هایش را هم توضیح ندادیم - الآن جایش نیست؛ حرف‌هایی هست، به هر حال یک وقت یک مجالی باشد، فرصتی باشد، عرض می‌کنم. خیلی هم مهم نیست اجمالاً - «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خواهند گفت آنها هم از آن خداست. قدرت و ملک پروردگار بر آسمان و زمین گسترده است. «قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» بگو پس چرا پروا نمی‌کنید از این خدا؟ عملتان را و فکرتان را برطبق گفته او و فرمان او قرار نمی‌دهید؟ «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِ وَلا يُجَارُ عَلَيْهِ» بگو کیست آن که ملکوت و حکومت و سلطنت مطلقه همه چیز در دست اوست. آن کسانی که قدرت‌ها در اختیارشان است، فوقش این است که بر ظاهر یک جسمی مسلط باشند. شما که مالک خانه خودتان هستید، یک آجر را از جایی به جایی می‌گذارید، تسلط همین اندازه است. یک آهن را از اینجا برمی‌داری به آنجا می‌گذاری، دو قطعه را با همدیگر جوش می‌دهی یا از هم جدا می‌کنی، تسلط تو بر یک قطعه آهن همین اندازه است. اما آن کسی که بر تمام ذرات اجزای این موجود مسلط است، حرکت اتم‌هایش در اختیار او و به فرمان اوست، در گیاهان

رشد و نمو، در حیوانات و انسان‌ها تمام حرکات داخلی وجود آنها و همه چیزشان خلاصه در قبضه قدرت اوست، او خداست. «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» بگو به دست کیست ملکوت و سلطنت و قدرت همه چیز، «وَهُوَ يُجِيرُ» و او پناه می‌دهد، «وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» علی‌رغم او کسی پناه داده نمی‌شود؛ یعنی از خدا بگریزی و به کس دیگری پناه ببری درمقابل خدا، «يُجَارُ عَلَيْهِ» یعنی این. فرض کنید مسیحی‌ها معصیت خدا بکنند، به آغوش عیسی بگریزند و عیسی پناه بدهد به آنها، و درمقابل خدا از آنها حمایت کند، چنین چیزی ممکن نیست. «وَهُوَ يُجِيرُ» او پناه می‌دهد هر موجودی را، هر انسانی را «وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» علی‌رغم او، بر ضد او، کسی پناه داده نمی‌شود، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر می‌دانید. کیست که این جور است؟ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خواهند گفت ملکوت همه چیز در دست خداست و آن خداست که پناه می‌دهد و علی‌رغم او پناه داده نمی‌شود هیچ‌کس، «قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» بگو پس چگونه فریب می‌خورید؟

و لطیف است که قرآن روی فریب‌خوردگی تکیه می‌کند؛ فریب‌خوردن، غافل ماندن. دائماً می‌خواهد مردم غافل نمانند، فریب نخورند، چشمشان را باز کنند. قرآن مطمئن است که اگر مردم چشم را باز کنند، نظر او تأمین می‌شود و درست هم هست. ما هم امروز حرفمان این است. ما هم می‌گوییم اگر دنیا امروز چشمش را باز بکند، این قرآن ما حکومت جهانی پیدا خواهد کرد، اگر چشم باز بکند؛ منتها جهل‌ها و غرورها نمی‌گذارد و از طرفی دست‌های خائنانه نمی‌گذارد که چشم‌ها باز بشود.

«بَلْ آتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ» بلکه حقیقت را در اختیار آنان نهاده‌ایم، «وَأَنَّهُمْ لَكَذِبُونَ» و حقاقتاً آنان دروغ‌گویند. مطلب را برایشان روشن کردیم، حق را در اختیارشان گذاشتیم، آنها با این وضعی که از لحاظ فکری و عملی پیش گرفتند، بهانه می‌تراشند، بهانه دروغ می‌تراشند. «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ» نگرفته است خدا هیچ فرزندی، «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ» هیچ معبودی در کنار او و با او وجود نداشته است.

ایضاً دقت کنید که محل اتکاء و استناد، بیشتر در این قسمت است، البته آیات قبلی هم دلالتی داشت بر آنچه که مورد نظر بود. «إِذَا لَدَهَبَ كُُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اگر بنا بود که خدایانی می‌بودند، هر خدایی مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد. یعنی اختلاف، یعنی اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها، یعنی برداشته شدن انسجام و وحدت در آفرینش، آفرینش جهان و انسان. آنی که خدای نوری و خدای ظلمتی و خدای انسانی و خدای طبقه بالایی و طبقه پایینی قائل است، این آفرینش را یک چهل‌تکه جدا جدا می‌داند. اما برطبق نظر توحید، آفرینش، یک قطعه متصل و منسجم واحد است. انسان و حیوان و کوه و فلک و زمین و موجودات، همه و همه با همدیگر اتصال و ارتباط دارند، همه باهم وحدت دارند. «إِذَا

لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اگر چندین خدا و معبود می‌بودند، هر الهی، هر معبودی، مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد، «وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» و بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌گرفت. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» پاک و منزّه و میزاست خدا از آنچه که توصیف می‌کنند.

(این یک قسمت بود از تلاوت امروز. قسمت دیگر، اجازه بدهید از روی همین کاغذ بخوانم، که اگر بخواهم از روی متن قرآن بخوانم، باید هی بگردم پیدا کنم. آیا دست کسی از آقایان قرآن هست؟) قسمت بعدی از سوره بقره است، آیه ۲۱ و ۲۲. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» هان ای مردمان، ای انسان‌ها، خطاب به کیست؟ خطاب به طبقه بالا و پایین نیست. خطاب به انسان‌های سیاه یا سفید نیست. خطاب به یک گروهی از انسانیت نیست، خطاب به همه انسانیت است. تکیه ما رو این کلمه است؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» هان ای انسان‌ها، «أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ» عبادت و عبودیت کنید پروردگارتان را که یکی است، «الَّذِي خَلَقَكُمْ» آن‌که آفرید شما را، «وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» و همه گذشتگان را، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» مگر که تقوا پیشه کنید؛ یعنی این عبادت، این عبودیت، موجب تقواست. یکی از چیزهایی که تقوا را، آن حالت نیک‌جالب را - تشریح کردم برایتان که تقوا یعنی چه - آن حالت مصونیت از گناه را، در روح، در انسان، به وجود می‌آورد، عبودیت خداست. لذا در جامعه‌ای که همه مردم بنده خدا هستند و جامعه شکل بندگی خدا دارد، در آن جامعه، تقوا هرچه بخواهی فراوان است. هرچه تقوا بخواهی فراوان، قحط تقوا نیست مثل روزگار ما!

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا»، ببینید همه چیز برای همه است. آن‌که قرار داد برای شما، شما یعنی کی؟ انسان‌ها، همه. «الْأَرْضَ فِرَاشًا» زمین را گسترده، «وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» و آسمان را بنایی استوار، «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» از آسمان آب باران فرستاد، «فَخَرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» برون آورد به وسیله این باران از میوه‌ها برای روزی شما، نه روزی طبقه خاصی و شما صدقه‌سری آنها بخورید، نه؛ برای همه. حالا که این جور است، «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» پس دو خدایی نشوید، با دوتا خدا قرار دادن، با رقیب و هم‌اورد برای خدا فرض کردن، انسان‌ها را به دو گروه و سه گروه و ده گروه تقسیم نکنید، همه یک گروهند، «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» شما که می‌دانید، برای خدا شریکان و رقیبان فرض نکنید.

بعد سوره حجرات، این آیه معروفی که در زبان‌ها خیلی رایج و دایر است، آیه ۱۳. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» ای انسان‌ها، باز خطاب به همه است، ما آفریدیم شما را از مردی و زنی. همه شما را از یک مرد و یک زن، همانی که در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه این جور بیان شده، مضمون همین آیه است:

التَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمُ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ

همه یکسان و برابرند از لحاظ منشأ و ریشه آفرینش. «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» شعبه شعبه شدن ها و قبیله قبیله شدن ها برای تعارف و شناخت است. (که حالا این هم البته مختصر توضیحی احتیاج دارد که چون وقت گذشته، می گذارم برای وقت دیگری اگر لازم بود.) «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» این حکم قاطع اسلامی ست در زمینه نفی طبقات اجتماعی؛ گرامی ترین شما در نزد خدا، باتقواترین است. یعنی از یک طبقه ای بودن، وابسته به خانواده ای بودن، وابسته به یک سلسله و تیره ای بودن، موجب گرامی تر بودن نیست. و تازه نکته جالب تر و باریک تر اینجاست؛ آنهایی که باتقوا هستند، که بالاتر از دیگرانند، باز از امتیازات حقوقی بیشتری برخوردار نیستند. این جور نیست که آدم های باتقوا یک پول بیشتری بگیرند، یک حقوق بیشتری داشته باشند یا از حقوق اجتماعی بیشتری و بهتری برخوردار باشند، نه، نه خیر؛ این جور نیست، بلکه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» پیش خدا عزیزترند. البته تقوا منشأ یک آثار اجتماعی هست تا یک حدودی، اما نه چندان؛ بعضی از مشاغل و پُست ها هست که شرطش باتقوا بودن است، فقط همین اندازه. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» همانا خدا دانا و مطلع است. باز قسمت دیگر، یک آیه است مربوط به سوره اسراء آیه ۷۰. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» به یقین که بنی آدم را گرامی داشتیم، «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» آنان را در خشکی و دریا برداشتیم، حمل کردیم، وسیله سیرشان را فراهم کردیم، «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» - که این «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» ضمناً شاید اشاره باشد به وجود روابط میان انسان ها؛ که اگر انسان ها نمی توانستند از نقطه ای به نقطه دیگر بروند، این امکان، این خصوصیت در آنها نبود، میان یک جامعه انسانی، ای بسا تفرق به وجود می آمد یا بنابر فرضی تراکم به وجود می آمد - «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» و آنان را از نیکویی ها برخوردار کردیم، «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری دادیم. چه کسانی را؟ صحبت چه کسانی است؟ چه کسانی را تکریم کردیم؟ به چه کسانی از طیبات روزی دادیم؟ و چه کسانی را بر بسیاری از آفریدگان تفضیل دادیم؟ انسان ها را، نه طبقه و تیره خاصی را.

(عرض ما تمام شد، یک قدری هم مثل اینکه وقت گذشت، تلاوت قرآن امروز به وسیله یکی از

تلاوتگران عزیز ما انجام می گیرد. خواهش می کنم تشریف بیاورند.)

پروردگارا! به محمد و آل محمد قرآن را دستگیر ما در دنیا و آخرت قرار بده.

به محمد و آل محمد، پروردگارا! خیرت را از طریق آموزش قرآن از ما دریغ مدار.

دوشنبه سیزدهم ماه رمضان ۱۳۹۴ توحید و نفی طبقات اجتماعی

بشری است

برخورداریهای متفاوت و متمایز اجتماعی و وجود طبقات ممتاز در کسار طبقات محروم، ستم بزرگ تاریخ

زیربنای اعتقادی این وضع ظالمانه گاه با بصورت که: «خدایان مختلف که آفرینش و تدبیر طبقات

مختلف را در دست دارند هر طبقه‌ئی را با مزایا و حقوقی خاص پدید آورده اند»، نگاه با بصورت که:

خدای واحد، گروهی از بشر را با مزایای در خلقت و طبیعت آفریده و آنان را از ویژگیهای حقوقی برخوردار

ساخته است» نگاه بصورتی دیگر در عقیده‌ی اجتماعات بشری وجود داشته است. و بنا بر این اساس

برخورداری‌های اختصاصی طبقات بالا، موهبتی طبیعی و محرومیت‌های طبقات پائین نیز ضروری خطری

قلیدر گردیده است. عقیده به توحید علاوه بر آنکه همه را مخلوق و بنده‌ی یک خدا میداند،

با آموزه‌ها و معارف دیگری - همه زائیده از توحید - نیز ریشه‌های اختلاف طبقاتی را از ذهن

انسانها و از واقعیت و متن اجتماع، بیرون میکند. کوشه‌ی از این آموزه‌ها در آیات زیر نشان آن نمایان

است. بدین‌گونه است:

خالق و معبود و مدبر امر همگان خدا است. همه از اصل ریشه‌ی مادی واحدی آفریده شده‌اند.

همگی در آفرینش از مرتبه‌ی که منشاء برخورداریهای حقوقی باشد، بهره‌مند نیست.

همه‌ی مرتبه‌ها در اختیار همگان و وابسته به تلاشهای مداوم و کوششها و مجاهدت‌های خود آدمی است

همه جهان از آن اوست و آدمیان همه فقیران درگاه اویند. و و ...

قُلْ لِمَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - بگو: زمین و هر که در آنست از آن کیست؟ آرمیدانید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ - خواهند گفت از آن خدا.

قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ - بگو پس چرا بخود نمی‌آید؟

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - بگو کیست مدبر هفت آسمان و عرش بزرگ؟

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ - خواهند گفت از آن خدا. - قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ - بگو پس چرا پروا نمی‌گیرید؟

او کی نیاه داده می‌شود؟

قُلْ مَنْ بَدَأَ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلا يُجَارُ عَلَيْهِ؟ بگو حکمت، رسالت همه چیز بدست کیست و کیست آنکه نیاه میدهد در میان

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ! أَلَمْ يَسْئَلُوا اللَّهَ - خواهند گفت: بدست خدا است.

قُلْ فَأَنَّى تُسْعَرُونَ - بگو پس چگونه فریب داده می‌شوید؟

بَلْ آتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَآتَيْتُمُ الْكُفْرَانَ - بلکه ما حق را در اختیار آنان نهاده ایم و آنان حقاً دروغ گویند.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ - خدا فرزندی نگرفته و با او هیچ خداوندگاری نیست -

إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ - آرزین بود هر خداوندگاری آفریده‌های خور را بسوئی می‌برد.

وَلَعَدَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ - و هر کدام بردگی بر دیگری برتری می‌گرفت

سُبْحَانَ اللَّهِ تَعَالَى يَصِفُونَ - یا آن و مبراست خدا از آنچه توصیف میکنند (مؤمنان آیه: ۸۴ تا ۹۱)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ - ای انسانها عبادت کنید پروردگاران را

الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ - آنکه آفرید شما را و همه‌ی گذشته‌گان را

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - مگر تقوا پندارید.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَادٍ - آنکه برای شما قرار داد زمین راسترده و آسمان را بانای برافراشته

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ - و فرود آورد از آسمان آبی را پس برون آورد بوسیله آن از محصولات
درختی برای شما.

فَلَا تَجْحَلُوا بِاللَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - پس برای خدا شریکان در قیاس فرض نکنید چنانکه خوریدانید (تعالی: ۲۱ - ۲۲)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى - ای انسانها ما شما را از مردی و زنی آفریدیم.

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا - و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفُسِكُمْ - ببین گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ - ببین، خدا دانای مطلع است (حجرات: ۱۳)

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ - ببین کبری آدم را ای عزیز داشتیم و حَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ - و آنان را در شکمی در را برداشتیم -

وَوَضَعْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ - و آنان را از نیکوئیه‌ها بهره‌مند کردیم

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْبَشَرِ مِنْ خَلْقِنَا فَضْلًا - و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری دادیم (الاسراء: ۷۰)